

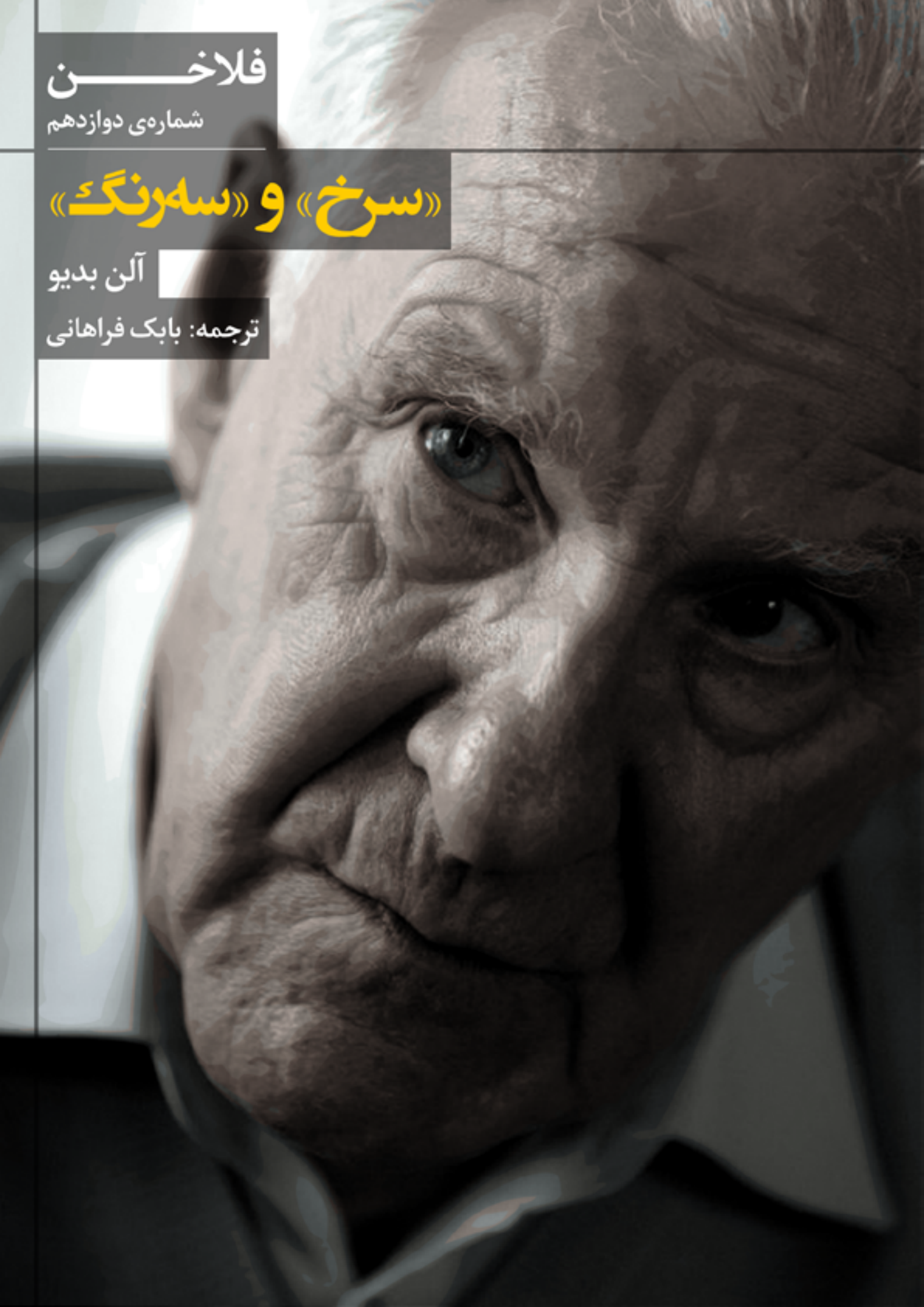
فلاخن

شماره‌ی دوازدهم

## «سرخ» و «سهرنگ»

آلن بدیو

ترجمه: بابک فراهانی



امروز جهانِ تامن در چنبره‌ی سیمای سرمایه‌داریِ جهانی قرار دارد، سربه‌فرمانِ الیگارشیِ بین‌المللیِ حاکم بر آن و در بندِ تجریدِ پولی به مثابه‌ی یگانه‌ی سیمای پذیرفته‌شده‌ی کلیت.

در این شرایطِ نومیدکننده، نوعی نمایشنامه‌ی تاریخی با نمایی غلط‌انداز به روی صحنه رفته است. [نمایشنامه‌ای] با مضمونِ کلی «غرب»، میهنِ سرمایه‌داریِ مسلط و متمدن، علیه «اسلام‌گرایی»، مرجعِ تروریسمِ خونخوار، که در آن از یک سو دار و دسته‌های مسلحِ جانی یا افرادِ تا بُنِ دندانِ مسلحِ نمایان می‌شوند که جنازه‌ی یک خدا را برای بیعت گرفتن به اهتزاز درآورده‌اند؛ و از سوی دیگر، به نام حقوق بشر و دموکراسی، لشکرکشی‌های نظامی بین‌المللی و حشیانه که دولت‌هایی را به طور کامل نابود می‌کنند (یوگسلاوی، عراق، لیبی، افغانستان، سودان، کنگو، مالی، آفریقای مرکزی... و هزاران قربانی بر جای می‌گذارند تا در نهایت یگانه‌ی دستاوردشان مذاکره با فاسدترین جریان‌ات تبهکار بر سر صلحی ناپایدار حول موضوعِ چاه‌ها، معادن، منابع غذایی و زمین‌هایی باشد که کمپانی‌های بزرگ در آنها رونق می‌گیرند.

معرفی این جنگ‌ها و پیامدهای جنایت‌کارانه‌ی آنها به مثابه تضاد اصلی جهان معاصر که بنیادهای وضعیت را هدف قرار می‌دهد، شیادی است. امروز گروه‌های نظامی و پلیس‌های «جنگ ضد تروریستی»، دار و دسته‌های مسلحی که مدعی یک اسلام مرگبار هستند و تمامی دولت‌ها بدون استثنا به یک جهان تعلق دارند: جهانِ سرمایه‌داریِ درنده.

انواع هویت‌های فاشیستی که هر یک خود را برتر از سایرین می‌پندارند تکه‌هایی از سلطه‌ی محلی در این جهانِ واحد را با درنده‌خویی از آن خود می‌کنند. سروکارمان با همان جهان واقعی است که عاملان آن در همه جا منافعی یکسان دارند، نسخه‌ی لیبرال غرب، نسخه‌ی اقتدارگرا و ملی‌گرای چین یا روسیه‌ی پوتین، نسخه‌ی تئوکراتیک امارات، نسخه‌ی فاشیستی دارو دسته‌های مسلح.... همه جا مردمان ملزم به دفاع متفق‌القول از نسخه‌ی مورد حمایت قدرت محلی هستند.

تا مادامی که کلی‌گرایی حقیقی، در اختیار گرفتن سرنوشت بشریت توسط خود بشریت، و در نتیجه تجسم تاریخی-سیاسی جدید و قاطع ایده‌ی کمونیستی، نیروی نوین خود را در مقیاس جهانی بسط ندهد، و از این رهگذر بنده‌گی دولت‌ها نسبت به الیگارشی مالکان و خادمان آنها، تجرید پولی، و سرانجام هویت‌ها و ضد هویت‌هایی را که اذهان را با فراخوان به مرگ مخدوش می‌کنند مُلغاً نسازد، وضع به همین منوال ادامه خواهد یافت.

### هویت فرانسوی: «جمهوری»

در این جنگ هویت‌ها، فرانسه در صدد متمایز ساختن خود به واسطه‌ی توتیمی است که خود مبدع آن است: «جمهوری دموکراتیک و لائیک» یا «پیمان جمهوریت». این توتیم به نظم برقرار پارلمانی در فرانسه ارزش می‌دهد - لاقلاً از زمان اقدامی که بنیان‌گذار آن شد، یعنی قتل عام بیست هزار کارگر در خیابان‌های پاریس در سال ۱۸۷۱ توسط آدولف تیر، ژول فری، ژول فاورو سایر ستاره‌های چپ «جمهوری خواه».

این «پیمان جمهوریت» که بسیاری از چپ‌گرایان سابق از جمله شارلی ابدو به آن ملحق شدند، همواره به شکل‌گیری توطئه‌هایی هولناک در حاشیه‌ی شهرها، کارخانه‌های اطراف و کافه‌های تاریک حومه‌ها ظنین بوده است. جمهوری همواره به بهانه‌های بی‌شمار زندان‌ها را از جوانان نامطمئن و محروم از آموزش‌های مناسب که در این مناطق می‌زیستند انباشته است. جمهوری همچنین به اقتضای حفظ نظم در امپراتوری استعماری، کشتارها و اشکال جدید بردگی را تکثیر کرده است. این امپراتوری خونبار منشور خود را در بیانیه‌های همان ژول فری - مشخصن یک اکتیویست پیمان جمهوریت - یافته بود؛ بیانیه‌هایی در رثای «رسالت تمدن ساز» فرانسه.

اما همان طور که مشاهده می‌شود شمار بالایی از جوانانی که در حومه‌ی شهرهای ماسکونت دارند، علاوه بر فعالیت‌های نامطمئن و کمبود آشکار آموزش (عجیب این که ظاهرین «مدرسه‌ی شهیر جمهوری» هیچ توفیقی در این زمینه نداشته است، و با این حال نمی‌تواند خود را متقاعد سازد که این تقصیر خودش است و نه تقصیر دانش‌آموزان)، والدینی پرولتر با اصلیت آفریقایی دارند، یا خودشان از آفریقا آمده‌اند تا ادامه‌ی حیات دهند، و در نتیجه مذهب اغلب‌شان اسلام است. در مجموع، هم پرولتر هستند و هم استعمار شده: دو دلیل برای آن که مظنون واقع شوند و تمهیدات جدی سرکوب‌گرانه را متحمل گردند.

فرض کنیم شما یک جوان سیاه‌پوست باشید یا جوانی که ظاهر یک عرب را دارد، و یازن جوانی باشید که با توجه به ممنوعیت حجاب و بنا بر یک سرکشی مختارانه تصمیم به پوشاندن موهایش گرفته است. در این صورت، احتمال مورد بازخواست قرار گرفتن شما در خیابان توسط پلیس دموکراتیک ما و اغلب اوقات بازداشت‌تان در یک کُمیساریا هفت یا هشت برابر بیشتر از زمانی است که چهره‌ی یک «فرانسوی» را داشته باشید، و این صرفن یعنی صورت کسی که احتمالاً نه پرولتر است نه استعمار شده‌ی سابق. و نه مسلمان.

به عبارتی، شارلی ابدو با مرام پلیسی‌اش هیچ کاری جز عربده‌کشی و دشنام‌گویی در قالب «تفنی» جوک‌هایی با دلالت‌های ضمنی جنسیتی انجام نمی‌داد. این چندان هم چیز جدیدی نیست. به مبتذل‌گویی‌های ولتر درباره‌ی ژاندارک بنگرید: شعر «دوشیزه‌ی اورلئان» او کاملن هم‌ردیف شارلی ابدو است. این شعر مستهجن که علیه یک زن قهرمان به غایت مسیحی نشانه رفته است، به خودی خود متقاعدمان می‌سازد که چراغ‌های حقیقی و نیرومند تفکر انتقادی قطعن توسط این ولتر دون پایه روشن نشده‌اند.

این خردمندی روبسپیر را نشان می‌دهد، آنجا که به مذمت تمام کسانی می‌پردازد که خشونت‌های ضد مذهبی را به منزله‌ی قلب انقلاب معرفی می‌کنند و بدین ترتیب حاصلی جز فراری دادن مردم و جنگ‌های داخلی به بار نمی‌آورند. وی ما را به ملاحظه‌ی این امر فرامی‌خواند که آنچه عقیده‌ی دموکراتیک فرانسوی را به دو دسته تقسیم می‌کند موضع گرفتن دانسته یا نادانسته خواه در جانب همواره ترقی خواه و واقعن دموکرات روسو، و خواه در جانب آن سودجوی مستهجن، آن متمول سوداگر شکاک و عیاشی است که همچون نبوغی شیطانی در این ولتر حلول می‌کند؛ همان ولتری

که البته گاهن به نبردهایی اصیل تواناست.

## جنایت از نوع فاشیستی

و اما آن سه جوان فرانسوی که به سرعت توسط پلیس کشته شدند؟ به زعم من آنها مرتکب اقدامی شدند که باید آن را جنایت از نوع فاشیستی نامید. آنچه نامش را جنایت از نوع فاشیستی می‌گذارم، جنایتی است که سه ویژگی دارد.

اول این که هدفمند است و نه کور، چرا که انگیزه‌ی آن ایدئولوژیک است و منشی با سمت و سوی فاشیستی دارد، به این معنا که اکیدن هویتی است: ملی، نژادی، گروهی، آئینی، مذهبی... در مورد مشخص بحث ما، قاتلان یهودستیز هستند. جنایت فاشیستی غالباً مُبلغان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران یا نویسندگان را هدف قرار می‌دهد که از نظر قاتلان جبهه‌ی مخالف را بازنمایی می‌کنند. در این مورد، شارلی ابدو.

دوم این که خشونت افراطی، تقبل شده و نمایشی دارد، چرا که در صدد تحمیل ایده‌ی یک قاطعیت سرد و مطلق است که در عین حال به طرزی انتحاری احتمال مرگ قاتلان را نیز شامل می‌شود. این جنبه‌ی «زنده باد مرگ!» یا سیمای نیهیلیستی این اقدامات است.

و سوم این که جنایت به واسطه‌ی بزرگی، غافلگیری و جنبه‌ی خارق‌العاده‌اش به دنبال ایجاد جوّ ارباب، و در نتیجه‌ی آن، تغذیه‌ی واکنش‌های مهارنشده و تمان محصور در یک ضد‌هویت کینه‌توز از جانب دولت و عقاید [عمومی] است؛ واکنش‌هایی که به صورت متقارن و به طور پَسینی حمله‌ی خونبار را در نظر مجرمان و اربابان ایشان توجیه خواهد کرد. و این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق افتاده است. از این جهت، جنایت فاشیستی نوعی پیروزی به دست آورده است.

## دولت و عقیده

در واقع دولت از همان ابتدا درگیر یک بهره‌برداری افراطی و به غایت خطرناک از این جنایت فاشیستی شد، چرا که آن را بر صحیفه‌ی جنگ جهانی هویت‌ها ثبت کرد. تقابلی بی‌شرمانه میان «مسلمان متعصب» و فرانسوی نیک‌دموکرات برقرار شد.

ملغمه‌ی زمانی به اوج رسید که فراخوان تظاهرات به شیوه‌ی کاملن اقتدارگرایانه از سوی دولت



صادر شد. چیزی نمانده بود که مانوئل والس (نخست‌وزیر) زندانی کردن غایبانِ تظاهرات را در دستور کار قرار دهد. و کم مانده بود افراد را ترغیب کنند که، پس از اظهار فرمان برداری هویتی زیر پرچم سه‌رنگ، یا در زیرزمینِ خانه‌هایشان پناه بگیرند یا یونیفورم‌های سربازان ذخیره را بر تن کنند و شیپور زنان عازم سوریه شوند.

به این ترتیب رهبران ما با پایین‌ترین میزان محبوبیت توانستند به لطف سه‌فاشیست گمراه که تصور این پیروزی هم برایشان مقدور نبود، پیشاپیش بیش از یک میلیون نفری رژه بروند که از یک سو مرعوب «مسلمانان» شده و از سوی دیگر با ویتامین دموکراسی، پیمان جمهوری و عظمت شکوهمند فرانسه تغذیه شده بودند.

و اما از آزادی بیان بگوییم! طی تمام روزهای نخستین این ماجرا اظهار هرگونه نظری درباره‌ی وقایع جاری عمل ناممکن بود، مگر نظری که مشعوف و مسحور آزادی‌ها و جمهوری مان باشد، تباهی هویت مان توسط جوانانِ پرولترِ مسلمان و دخترانِ مخوفِ محجبه را نفرین گوید و قاطعانه مہیای جنگ علیه تروریسم شود. حتا فریادهایی را شنیدیم که آزادی بیان اش تحسین برانگیز بود: «ما همه‌گی مأمور پلیس هستیم.»\*

در واقع طبیعی است که قانون کشور ما قانونِ فکر واحد و فرمان برداری بزدلانه باشد. آیا امروز آزادی به طور عام، و از جمله آزادی اندیشه، بیان، عمل و حتا زندگی عبارت است از یک صدا تبدیل شدن به همیارانِ پلیس برای تعقیب چند ده مستخدم فاشیسم، خبرچینی همه‌گانی درباره‌ی مظلونین ریش‌دار و محجبه، و سوءظن مداوم نسبت به شهرک‌های تاریک و محزونِ حومه‌ها، این میراث‌دارانِ حاشیه‌هایی که پیش‌تر به کشتارگاهِ کمونارها بدل شدند؟ یا این که وظیفه‌ی اساسیِ رهایی و آزادی عمومی همانا کنش مشترک به همراه تعداد هر چه بیشتری از جوانانِ پرولترِ این حومه‌ها، تعداد هر چه بیشتری از دختران جوان محجبه یا بی‌حجاب (اصلن مهم نیست) در چارچوب یک سیاست نوین است که به هیچ هویتی ارجاع ندهد («پرولترها وطن ندارند») و سیمای برابرانه‌ی بشریتی را مهیا سازد که سرانجام سرنوشت خود را در دست بگیرد؟ سیاستی که در نهایت خلع‌مسند از اربابان واقعی بی‌رحم مان، یعنی از ثروتمندان حاکم بر سرنوشت مان را به شیوه‌ای عقلانی در دستور کار خود قرار دهد؟

در فرانسه از مدت‌ها پیش دو نوع تظاهرات وجود داشته است: یکی زیر پرچم سرخ، و دیگری زیر

پرچم سه‌رنگ. باور کنید: برای محو باندهای کوچک فاشیستِ هویت‌مدار و آدم‌کش هم، خواه به اشکال فرقه‌ایِ مذهب اسلام‌توسل جویند، خواه به هویت ملیِ فرانسوی و خواه به برتری غرب، پرچم‌های سه‌رنگی که تحت فرمان و بهره‌برداریِ اربابان مان قرار دارند کارآیی نخواهند داشت. آنچه را بار دیگر باید برافراشت آن پرچم‌های دیگر هستند: پرچم‌های سرخ.

### پانوشت:

\* در تظاهرات روز یازده ژانویه با توجه به این که بعد از حمله به دفتر نشریه‌ی شارلی ابدو و در حوادث پس از آن یک مامور پلیس و چند یهودی هم کشته شدند، کسانی نوشته‌هایی در دست گرفته بودند با این مضمون: «ما شارلی ابدو هستیم / ما همه‌گی مامور پلیس هستیم / ما همه یهودی هستیم».

منہا ہے